بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 26 آبان 1393.

شرایط حجب اخوه را صحبت می کردیم. در مورد حجب اخوه چند شرط وجود دارد. این شرط ها تقریبا از جهت روایات مطلبش مسلم هست. و ما حالا روایاتش را می خوانیم. یک بحث در این بحث خواهیم کرد که آیا از آیات قرآن هم این مطلب استفاده می شود یا خیر. یک مرحله خود روایات را هم می خوانیم احیانا بحث سندی کوتاهی در مورد آنها می کنیم و رد می شویم خیلی بحث طولانی نمی کنیم.

یک شرط این هست که باید اخوه متعدد باشند. دو تا باشند و یک دانه کافی نیست. و سه تا هم شرط نیست. باید دو تا باشند حاجب ها فما فوق. یک دانه حاجب نیست. بیشتر از دو تا هم لازم نیست. این یک مرحله بحث. حالا این را در موردش بحث می کنیم. یک بحث دیگر اینکه یا باید دو تا پسر باشند دو تا برادر باشند یا اگر دختر، هر دو خواهر به منزله یک برادر حساب می شوند. این هم شرط دوم. شرط سوم اینکه این اخوه ابوینی باشند یا أبی تنها باشند. ولی اخوه امی تنها حاجب نیستند. این شرط سوم را بحث آیه اش را قبلا کردیم که، معذرت می خواهم این را بحث نکردیم. این هم همان بحث ها را دارد. یک شرط چهارمی هست آن این است که شرط حاجب بودن اخوه وجود أب است. در صورتی که أب موجود باشد أخوه حاجب خواهند بود که این بحث چهارم را بحث آیه اش را پارسال مفصل بحث کردیم. بحث روایی اش در واقع می ماند. این هم این شرایط عرض کردم خیلی از جهت روایات اختلاف خاصی هم در میان طایفه نیست. روایاتش هم روی هم رفته یک دست است. من فقط می خواهم یک بار بخوانم بعضی نکات در بعضی از سند هایش آن هم به سرعت بحث کنیم. ولی این چند تا بحث، یک سری بحث های در مورد آیه دارد که مناسب است در موردش بحث کنیم. اما اینکه باید دو تا برادر باشند و یک برادر اثنان باشند و ثلاثه شرط نیست در مورد اینکه یک دانه حاجب نیست اتفاقی است و هیچ اختلافی نیست فقط یک اختلاف هست بین ابن عباس، ما نقل ابن عباس و دیگران در مورد اینکه آیا شرطش این است که حداقل سه تا باشند یا به دو تا حجب صورت می گیرد. از ابن عباس نقل شده است که آمد پیش عثمان و گفت که چطور با دو نفر حجب می کنی در حالی که آیه قرآن گفته است که الاخوه فی لسان قومک، بر دو نفر صدق نمی کند عثمان هم جواب داد که من چیزی را که سیره مستمره بر آن هست کأنه نمی توانم آن را طرد کنم. این تعبیری هست که از عثمان نقل شده است. حالا این نقل آیا درست است یا نیست یک بحث هایی در مورد این در بعضی از کتاب ها هست که اصلا نسبت این قول به ابن عباس را انکار می کنند که خب نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم. در پاسخ ابن عباس، یک سری پاسخ هایی در کتاب های اهل تسنن وارد شده است. بعضی از پاسخ ها با قیاس و امثال اینها و نمی دانم اینها مرتبط است که از آنها می گذریم که اصلا مبانی اصلی اش مبانی ناتمامی است. آن پاسخ هایی که قابل ذکر هست یکی دو تا پاسخ هست که یک مقداری در موردش صحبت کنیم بد نیست. من این را از احکام القرآن جساس، دو تا قول را دو تا مطلب را نقل می کنم و یک توضیحی در موردشان عرض میکنم. جساس در احکام القرآن دلیل جمهور را یکی این می داند که

**ان اسم الاخوه قد یغی علی الاثنین کما قال التعالی ان تتوبوا الی الله فقد سقط قلوبکما و هما قلبان**

قلوب تعبیر کرده است در حالی که در مورد دو نفر هست. و قال التعالی و هل اتاک نبأ الخصم اذ تصور المحراب ثم قالا تعالی که ادامه اش خصمان بقی بعضنا علی بعض. تصور المحراب، تصوروا تعبیر کرده است. در حالی که در بعدش توضیح داده است که خصمان هستند. در مورد خصمان کلمه تصوروا را که لفظ جمع است اطلاق کرده است.

**فاطلق لفظ الجمع الاثنین. و قال تعالی و ان کانوا اخوه رجالً و نساءً فلذکر مثل هذ الانثیین. فلو کان أخا و اختا کان حکم الآیه جاریا فیهما.**

این هم آیه سوم. حالا در مورد آیه سوم حالا مجرد اینکه حکم آیه در موردشان جاری هست آیا دلیل بر این هست که مراد از اخوه اینجا معنایی هست که دو تا را شامل می شود یا نمی شود بحث هایی دارد. ولی مورد اول خب روشن است دیگر که بر اثنین بر دو نفر لفظ جمع را اطلاق کرده است. این استدلال به حسب ظاهر خب ناتمامی اش روشن است. حالا در یک جایی اطلاق شده است به چه دلیل در ما نحن فیه هم این اطلاق باید انجام شود؟ این خب ناتمامی اش واضح است مگر اینکه شخص تقریب را بخواهد فنی تر کند. آن این است که بگوید که اصل در اطلاق هم حقیقت بودن هست و این کاشف بر این است که اصلا اخوه معنای حقیقی اش، معنایی هست که، یعنی جمع معنای حقیقی اش دو به بعد هست. دو به بالا هست. اقل الجمع ثلاثه نیست. الاثنان فما فوقها جماعه دیگر. روایتی از پیامبر نقل شده است بگوییم که اینجوری است. خب این هم همان جواب بحث معروفی هم که هست در مورد اینکه الاستعمال اعم من الحقیقه و اثرات الحقیقه برای تشخیص مراد هست نه تشخیص موضوع له. همه آن بحث ها دوباره تکرار می شود و آن بحث ها هست. ولی من تصور می کنم که جساس استدلال را قسمتی از استدلال را اصلا ذکر کرده است. در واقع می خواهد بگوید که اخوه گاهی اوقات مجازا بر اخوین هم اطلاق می شود. شاهد اطلاق مجازی اش این آیات است. خب مجاز نیاز به دلیل دارد. نیاز به شاهد دارد قرینه دارد اجماع اصحاب و نمی دانم آن سیره متشرعه قبل از ابن عباس و اینها دلیل بر این هست که اینجا لفظ اخوه مجازا به معنای ما یشمل الاخوین به کار رفته است. فکر می کنم استدلالش اینجور باشد که در کلمات دیگران هم هست. مثلا در تبیان شما مراجعه کنید تبیان می گوید که اخوه ولو حقیقت هست در سه به بالا، ولی تجوزا گاهی اوقات در دو به بالا هم به کار می رود و به این آیات و اینها هم تمسک می کردند و در اعراب القرآن زجاج، یک بابی دارد اصلا باب ما جاء فی التنزیل من الجمع یراد به التثنیه، این معناهای مجازی قرآن را می خواهد بگوید. می گوید گاهی اوقات جمع هست و مراد تثنیه است و در جلد 3 صفحه 787 اعراب القرآن زجاج این بحث مطرح شده است. این باید کلام جساس را اینجوری توضیح داد و الا ناتمامی این استدلال به حسب ظاهر خب واضح است. این یک نکته. خب مطلب تمام و خوبی هست. ولی یک دلیل دیگری در جساس هست و آن دلیل اگر درست باشد مطلب به یک شکل دیگر است. آن این است که می گوید

**ما ورد عن زید بن ثابت انه انه کان یحجب الام بالاخوین فقالوا له یا ابا سعید ان الله تعالی یقول و ان کان له اخوهٌ و انت تحجبها بالاخوین فقال ان العربَ و ان العُربه تسمی الاخوین اخوه**

ظاهر تعبیر زید بن ثابت این هست که کأنه اخوین حقیقتا اخوه هستند از مصادیق اخوه هستند. نمی خواهد بگوید که مجازا. خب مجازا اشکالش این است که چطور و دلیلش بر مجاز چیست و اینها. نه. ظاهر لحنش این است که اصلا عرب این را اطلاق می کند. اگر می شود اینجوری اگر این مطلب تمام باشد من حالا یک توضیح دهم که خیلی حرف بی ربطی نیست این مطلب و نمی خواهم اثبات کنم نمی دانم واقعا چنین مطلبی درست هست یا نیست. ولی یک توضیحی بدهم. ببینید ممکن است شخصی بگوید اصلا صیغه جمع وضع شده است برای دو و بیشتر. بله بعضی وقت ها اطلاق مقامی اقتضا می کند که صیغه جمع برای دو و بیشتر باشد. چطور؟ صیغه تثنیه برای دو است. خیلی وقت ها اگر مورد دو تا بود چون یک صیغه اختصاصی وجود دارد، به طور طبیعی آن صیغه اختصاصی را به کار می برده اند. این که صیغه اختصاصی را به کار نبرده اند و صیغه عام را به کار برده اند، در جایی که اگر مورد دو تا بود آن را به کار می بردند، این خودش یک نوع ظهوری به کلام می دهد برای اینکه مراد آن مورد شخصی که وجود دارد آن دو تا نبوده اند. اینجوری مثلا بگوییم که ظهور صیغه جمع در ثلاث فما فوقها، ظهور وضعی نیست. ظهور اطلاقی هست و این ظهور اطلاقی همه جا نیست. و در آیه شریفه آن نکته اطلاقی وجود دارد. آن آیه شریفه می خواهد هم حکم دو تا را بیان کند و هم حکم بیشتر از دو تا را. اینجا که نمی شود اکتفا کند به بیشتر از دوتا. اگر اثنین را ذکر می کرد آن خب حکم اختصاص پیدا می کرد به دوتا. بنابراین اینجا کأنه آن نکته ای که منشأ می شود که از اخوه خصوص جمع یعنی ثلاث فما فوقها اراده شود آن نمی آید. ولی خب این باید یک مقداری تتبع شود. واقعا این ادعا، ادعای تمامی هست یا نه. متعارفا معمولا می گویند که معنای حقیقی اخوه اصلا معنای وضعی صیغه جمع ثلاث فما فوقها است. نه معنای اطلاقی اش. و اگر اثبات بشود که معنای وضعی اش اعم است و به دلالت اطلاقی هست ممکن است در واقع آن نکته ای که سبب شده است که قبل از ابن عباس همه صحابه هم دو و ما بیشتر را هم حاجب دانسته اند همان دلالت وضعی بوده است نه اینکه یک روایتی از پیغمبر در این مورد وارد شده بوده است و اینها. ولی خب به هر حال این احتمال هم جدی هست که نه، اخوه را مجازا به معنای دو و بیشتر اطلاق کرده بوده است و یک روایتی از پیغمبر بوده است و یک سیره مستمره ای بوده است مثلا اصلا مورد نزولی که موردی که پیغمبر اصلا بر دو تطبیق کرده بوده است. تطبیق خارجی ای که بر 2 بوده است چون به خصوص اینها موضوعاتی هست که خب خیلی شایع است. مسئله حجب اخوه از بحث های بسیار شایع هست و به طور طبیعی اینها سوال می شود و مورد بحث قرار می گیرد و احکام ارثش در جامعه پیاده می شود. در اینجور موارد همین که هیچ روایتی که مشخص بکند که اخوه بر 3 نفر باید حتما 3 تا باشد نیامده است و منهای بحث ابن عباس، صحابه می گوید که اتفاق کرده اند که حکم چنین ثابت است. روایات ما هم که همه جزو مسلمات هست که به دو تا کفایت می کند. این مطلب تام هست و نکته خاصی ندارد.

سوال: .. مثال های متعددی که وجود دارد که ..... این نشان می دهد که ...

پاسخ: نه زیاد نیست. اینکه .... باشد.

سوال: .. شرح حال تثنیه قرار گرفته است اینجوری اطلاق شده است.

پاسخ: نه ممکن است نه ذاتا رفع شده باشد. ممکن است و این انکار، من نمی خواهم دو طرف قضیه را یک حکم قاطعی بکنم.

سوال: ... بالاطلاق باشد. بله اگر .. مثل تثنیه وجود داشته باشد...

پاسخ: نه قابل اثبات نیست که چنین است. آن که در کتب لغوی، در کتاب های نحوی مطرح است می گویند صیغه جمع برای ثلاثه فما فوق هست یا علی القاعده هم

سوال: منطقی...

پاسخ: منطقی ها اصلا به اینجور چیزها اصطلاح خاص دارند نمی خواهند معنای لغوی را چیز کنند.

سوال: نکته ای هم می شود بکنیم که این اخوه همراه خود میت می شوند اخوه در روایت هم اشاره شده است که اخوه هستند همراه میت جمع است. .... در روایت

پاسخ: نه نه یعنی مراد نیست. اخوه مع المیت مراد این نیست. اخوه مع المیت یعنی اخوه للمیت. نه این که با میت با هم می شوند سه تا.

سوال: ...

پاسخ: نه اخوه مع المیت یعنی اخوه للمیت. مراد عبارت هم این نیست. نه اینکه با میت می شوند برادر. ظاهرا این مراد نیست.

مطلب خیلی واضح است و من فقط این مطلب را که به هر حال البته این بحث در این ما نحن فیه خیلی مهم نیست چون حکم مسئله اش کاملا واضح است ولی در جاهای دیگر این بحثی که جمع به چه شکل هست ثمره دارد و نیاز دارد که یک بررسی جدی شود و من فقط عمدتا این را برای این آورده ام که زید بن ثابت مدعی هست که جمع برای دو و بیشتر هست. ظاهر تعبیر زید بن ثابت این هست که معنای حقیقی جمع به آن شکل هست و طبیعتا دلالت جمع بر آن معنا هم می تواند به اطلاق باشد. آن عرض کردم امکان این مطلب کاملا هست. حلف زید بن ثابت، حلف قابل تفوهی هست ولی اثباتش مشکل است. به هر حال باید یک بررسی جدی تر مسئله بشود.

سوال: ...

پاسخ: منطقی ها یک مقدار زیادی منطق ما ناشی از چیز یونان است. یعنی در واقع در یونان چون تثنیه وجود ندارد تحت تأثیر فرهنگ یونان یک سری اصطلاحاتی در منطق آمده است مثلا منطقی ها این چون اصل در یونان جملات سه چیزی بوده است. سه جزئی بوده است، موضوع و محمول و رابط. بعضی جمله بندی هایی که در کتاب های منطقی اوایل هست نگاه کنید می بینید که سه جمله ای است. مثلا سه رکنی است. موضوع و محمول و رابطش را هم چیز می کنند. یعنی یک مقدار زیادی منطق چون،

سوال:....

پاسخ: نه نه به ضرورت. می گویند که یکونُ، زیدٌ، زیدٌ یکون عالمٌ. ببینید کان تامه کان ناقصه یک مفهوم ناقصه ای هم این وسط در کتاب های قدیمی شان نگاه کنید بحث منطق چون اصلش یک سری مباحث الفاظ داشته است یک سری مباحث عقلی. در مباحث الفاظ، اصلش مباحث الفاظ یونانی است. آن فرهنگ زبانی یونانی یعنی آن مصطلحات یونانی اثر گذار هست و یک سری بحث هایش از آن تحت تأثیر لغات یونانی است. بعضی تعبیرات اصلا آن تعبیرات در چیز ادبیات عرب به کار نرفته است.

سوال:...

پاسخ: نه بحث عقلایی نیست اصلا. بحث های منطقی ها یک سری شان واژه شناسی است. فرض کنید که مثلا حمل هو هو به حمل ذی هو. در واقع این هست که یک چیز را که بر دیگری حمل می کنند یک مقدار بحثش یک سری بحث هایش، بحث های واژه شناسی است. البته نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم که گاهی اوقات بحث هغای حقیقی اش با بحث های واژه شناسی اش قاطی شده است و امثال اینها آنها یک بحث های دیگری دارد. خب بگذریم.

این بحث خب بحث عمده ای ندارد. ما حالا یک سری روایاتش را از رویش من می خوانم و یک توضیحاتی در موردش عرض کنم.

سوال: ....

پاسخ: فرض کنید که شما می گویید که زیدٌ عالمٌ. نها در کتاب های منطقی می گوید که زیدٌ یکون عالمٌ. این کلمه یکون و مشابه این الآن یادم رفته است چه لفظی این وسط به کار می برند. ما در فارسی می گوییم که زید عالم است. این است را در عربی که وود ندارد، این را شما در کتاب های منطقی ببینید کلمه ای بنام است این وسط چپانده اند. این به خاطر اینکه در زبان به اصطلاح آن دلالت هایی که به نحو هیئت هست که در عربی است گویا در یونان به جایش یک کلمه صریح داشته اند. آن چون ترجمه شده است، آن ساختار سه تکه ای که مسند و مسند الیه و رابط، لفظ رابط در عربی گاهی اوقات آن هیئت است. در زبان عربی گویا چیز مستقیم بوده است و امثال اینها. اینها یک جمله بندی هایی شده است که ما در کتاب های منطقی می بینیم که این جمله بندی اصلا عربی نیست. اصلا عربی نیست ولی چون بحث هایش در ارتباط با آن جمله بندی بوده است مجبور بوده است که یک جمله هایی بسازد. و این را می خواهم بگویم که مناطقه چون در زبان تثنیه از اختصاصات زبان عربی است. در زبان های یونانی و اینها تثنیه نیست و تثنیه مثل خود فارسی دیگر. اینها تحت تأثیر آن زبان اصلی که زبان یونانی هست آن گفته اند در اثنان و امثال اینها هم جمع اطلاق می شود. چون بحث هایشان، بحث ترجمه از یونان هست، تأثیر لغت یونانی بر این بحث ها هم کاملا چشم گیر است. خب حالا این روایات مسئله را بخوانیم اولین روایت، همین ابی العباس،

**علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن سعد بن ابی خلف عن ابی العباس**

این ابی العباس چند تا روایت در این زمینه از او نقل شده است. به نظر می رسد که همه این روایت ها باید یک روایت باش. یک مقداری نقل به معناهای شدیدی در آن رخ داده است ولی جهر مطلب همه یکی هست. حالا من همه روایت های ابی العباس که فضل بقباق که می خوانم. ببینید

**قال اذا ترک المیت اخوین فهم اخوه مع المیت**

آن فهم اخوه مع المیت آیا می خواهد بگوید که حقیقتا اخوه هستند که در مقام تنزیل است. ممکن است این در مقام تنزیل باشد که اصل آیه مراد از اخوه سه به بالا است. ولی شرع دو را به منزله سه قرار داده است. این روایت خیلی واضح نیست که در مقام این هست که بخواهد بگوید حقیقتا اخوه صدق می کند. ممکن است مراد تنزیل شرعی ای باشد که شارع اخوین را به منزله اخوه قرار داده است.

سوال:...

پاسخ: این مثل للمیت دیگر. اخوه مع المیت دیگر. یعنی با میت هم «با» فارسی که ما می گوییم دیگر.

سوال:....

پاسخ: نه نه. و هم اخوه مع المیتیعنی با میت اخوه هستند. یعنی با میت اینه مجموعا اخوه می شوند. یعنی می خواهد بگوید که ان کان للمیت، این اشاره به آیه شریفه است که آیه شریفه ای که برای میت اخوه ثابت می کند، این داخل در موضوع آنها است.

**حَجَبَا الْأُمَّ عَنِ الثُّلُثِ وَ إِنْ كَانَ وَاحِداً لَمْ يَحْجُبِ الْأُمَّ وَ قَالَ إِذَا كُنَّ أَرْبَعَ أَخَوَاتٍ حَجَبْنَ الْأُمَّ عَنِ الثُّلُثِ لِأَنَّهُنَّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخَوَيْنِ**

اینکه می گوید چهار تا به منزله دو تا هستند، ببینید این تعلیل ابتدائا ممکن است شما بگویید که شارع چهار تا را دو تا فرض کرده است. ولی با توجه به ذهنیت هایی که در شرع است که خیلی وقت ها دو تا شاهد زن را به منزله یک شاهد مرد قرار داده است. این در واقع اینور فهمیده می شود که چهار تا به منزله دو تا است. چون دو تا اش یکی است. اینجور نیست خصوصیت داشته باشد به طوری که اگر یک دانه و یک پسر باشد و یک برادر باشد و دو دختر باشد حکم ثابت نباشد. با توجه به آن ذهنیتی که در مورد امور مشابه هست که دو تا دختر را به منزله یک پسر قرار داده شده است. ذهنیتی که حتی در خود همین بحث ارث هم هست که للذکر مثل حظ الانثیین هم این ذهنیت را تقویت می کند کأنه دو تا دختر را در اینجور مسائل به منزله یک پسر قرار داده شده است این هم همینجوری فهمیده می شود.

**وَ إِنْ كُنَّ ثَلَاثاً لَمْ يَحْجُبْنَ‌**

این یک روایت. روایت صحیحه است و بحثی نیست. روایت دیگر

عن فضل ابی العباس البقباق

روایت این 44809 بود. بعدی اش 44811 هست.

**محمد بن یحیی عن احمد بن محمد**

احمد بن محمد که محمد بن یحیی از او نقل می کند، احمد بن محمد بن عیسی است.

**عن ابن فضال**

ما دو تا ابن فضال معروف داریم. چندین نفر ابن فضال داریم ولی دو تا از آنها از همه معروف تر هستند. یکی حسن بن علی بن فضال. یکی هم پسرش علی بن حسن بن علی بن فضال. این معاریف ابن فضال ها این است. غیر اینها همین علی دو تا برادر دارد. محمد و احمد برادرزاده هایشان است. بنو فضال خانواده خیلی زیادی هستند. ولی معاریفشان این دو تا هستند. که حسن بن علی بن فضال و علی. آن که در کافی ابن فضال از او تعبیر می کند به نظرم فقط حسن بن علی بن فضال را ابن فضال تعبیر کرده است. آن ابن فضال پسر از احمد بن محمد بن عیسی هم طبقه اش مأخر است. آن در طبقه یک کمی متأخر از احمد بن محمد بن عیسی است. جزو تقریبا صغار شاگردان، از پدرش هم می گوید درست روایت نمی کرده است و با واسطه نقل می کرده است. این ابن فضال که احمد بن محمد از او نقل می کند، حسن بن علی بن فضال هست.

**عن عبدالله بن بکیر**

که فطحی است.

**عن فضل أبی العباس البقباق**

در عبدالله بن بکیر یک بحث مختصری در مورد فطحی بودنش هست در مورد اینکه نجاشی فطحی بودنش را ذکر نکرده است. ذکر نکرده است ممکن است شخصی تردید کند ولی مجموعا به نظرم در فرق الشیعه نوبختی هم علاوه بر کتاب های دیگر، در فرق الشیعه نوبختی هم در ذهنم هست اگر اشتباه نکنم فطحی بودن عبدالله بن بکیر را ذکر کرده است. روی هم رفته نجاشی به نظرم عبدالله بن بکیر را توثیق هم نکرده است. الآن یادم نیست اصلا کأنه در مقام بیان شرح حالش بر نیامده است. این است که روی هم رفته در فطحی بودنش شاید تردیدی نباشد. البته حسن بن علی بن فضال در هنگام مرگ از فطحیت برگشته است. ولی عبدالله بن بکیر دیگر در فطحی بودنش بحثی نیست.

**عن فضل ابی العباس البقباق عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تحجب الأم عن الثلث الا اخوان أو اربع اخوات لأبٍ أو أمٍ أو لأبٍ.**

آن اربع اخوات با توجه به آن روایت اولی که هست به اعتبار اینکه بمنزله الاخوین هست. حصر، حصر اضافی است. یعنی اینکه اخوات تنهایی دو تا اختین کافی نیست. بنابراین نمی خواهد نفی کند یک برادر دو تا خواهر را. خب این هم یک نقد. این فرض ابی العباس یک نقل دیگر دارد

**محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محصّن بن احمد عن ابان بن عثمان**

این محصّن بن احمد، محصن بن احمد حیصمی است. واقفی است به نظرم توثیق دارد ولی واقفی است.

**عن ابان بن عثمان**

ابان بن عثمان هم خب یک سری بحث هایی در موردش هست در مورد اینکه ناووسی است یا نیست. ولی بنابر تحقیق امامی ثقه است و آن نسبت هایی که به ناووسیه ذکر شده است اشتباه است. آن کان من القادسیه، صاحب قاموس الرجال و اینها دارد این هم این روایت به هر حال

سوال:

پاسخ: نه بحث این است که موثقه است یا صحیحه است. از این جهت.

شاگرد: توثیق ندارد

استاد: محصن بن احمد؟

ولی محصن بن احمد جزو مشایخ با اکثار روایت احمد بن محمد و اینها توثیق می شود. آن بحث جدی ای در توثیقش ظاهرا نیست.

**عن العباس البقباق، قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن أبوین و اختین لأبٍ و أم هل وَ أُمٍّ هَلْ يَحْجُبَانِ الْأُمَّ عَنِ الثُّلُثِ قَالَ لَا قَالَ قُلْتُ فَثَلَاثٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَأَرْبَعٌ قَالَ نَعَمْ**

این هم این نقل. یک نقل دیگر ابی العباس است.

**قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول لا يحجب عن الثلث الأخ و الأخت حتّى يكونا أخوين أو أخا و أختين فإنّ اللّه يقول «فَإِنْ كٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ».**

من ببینید اینجا در این نقل، این ابی العباس، أخا و اختین را آورده است. آن یکی اربع اخوات آورده است. حالا یا یکی از اینها، چون از باب مثال بوده است آن اربع اخوات، به هر حال یکی از اینها به نظر می رسد که، اصل بحث این روایت، تکیه ای که دارد، رد نظری است که غیر شیعه برایشان اتفاقی است که اختین کافی هستند. این روایت تأکیدش این هست که خداوند أخ تعبیر کرده است. أخ که بر اخت صدق نمی کند. بله تنزیل شرعی هست که دو تا أختین را به منزله أخ قرار داده است آن از باب تنزیل است. ولی منهای تنزیل شرعی خود آیه أخوین گفته است پس بنابراین اختین. تکه های مختلف روایت رو همین تکیه دارد. نقل دیگری که

**حسن بن محمد سماعه عن ابن رباط عن ابن مسکان عن ابی العباس البقباق عن ابی عبدالله علیه السلام فی أبوین و اختین قال للأم مع الاخوات الثلث ان الله عزوجل قال فان کان له اخوتٌ و لم یقل فان کان له اخوات.**

تکه این روایت هم ناظر به این نیست. نمی خواهد نفی کند این که مثلا اختین کافی نیست. همه اینها یک روایت واحد بوده است. این روایت واحد را روات که آمده اند نقل کرده اند بعضی ها آن نقطه اصلی روایت را نقد کرده اند آن تنزیلی که اختین به منزله اخ واحد هست را ذکر نکرده اند. اصل نبض اصلی روایت را نقل کرده اند و بعضی ها کامل تر نقل کرده اند. به نظر می رسد که اصل این روایت ها یکی هست ولی این روایت را بعضی ها آن جوهره روایت را که تکیه اصلی روایت روی آن هست را نقل کرده اند و بعضی ها آن اضافه ای که امام علیه السلام هم اشاره کرده است که تنزیل شرعی اینجا و جود دارد که اختین به منزله أخ واحد هست آن را هم نقل کرده اند به نظر می رسد که همه یک روایت باشد. این بحثی ندارد ان شاءالله فردا بقیه روایات را می خوانیم. در بحث های بعدی هم حالا می گویم یک بحث اصلی این هست که در آیه قرآن أخوه ذکر شده است و أخوه بر أخت صدق نمی کند. همین بحثی که در روایات هست، از چیز هم استفاده می شود. همین بحث خاص دیگری در مورد آنها نیست فقط آن در مورد یکی دو تا نکته دیگر است که آن را فردا عرض می کنم.

سوال: ....

پاسخ: نه این به خصوص نکته ای که وجود دارد این روایت ابی العباس فضل بقباق، ظاهرا همه اینها یکی است. همه اینها یکی است و تکیه ای که می خواهد بکند، می خواهد بگوید که دو تا، این اصلا من تصور می کنم که تکیه اش بر این نیست که بگوید دو تا کافی است و سه تا نمی خواهد. این مفروغ عنه است. می گوید أخوان باید باشد. أختان کافی نیست. اذا کان أخوان فهم اخوهٌ مع المیت. اما اگر اختان باشد مجموع این روایت های ابی العباس بقباق را کسی نگاه کند می بیند نفی فتوای عامه دارد که اختان را کافی می دانند.

سوال:....

پاسخ: خب همان تعبیری که حالا این را اتفاقا می خواستم توضیح دهم. گاهی ملاحظه خبر می شود. یادم رفت این را بگویم اتفاقا در ذهنم بود که بگویم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد